

مرد گوشی را برداشت و شماره گرفت.

چند لحظه بعد زن از پشت خط گفت: الو ... بفرمایید؟ ... چرا حرف نمی زنی؟

مکثی کرد و با لحن ملایم تری ادامه داد: بهنام، عزیزم، تو یی؟ من که بابت دیشب عذر خواهی کردم.

خواهش می کنم با من حرف بزنی. بهنام جان ...

مرد با صدای لرزانی گفت: عزیزم منم، نادر.

زن گفت: صدات نمی آید. بلندتر حرف بزنی. نمی شنوم چی می گی.

مرد به ذهنی گوشی نگاه کرد. نیشخندی زد و آن را سر جایش گذاشت.

از باجه که بیرون آمد، دوستش پرسید: به کی تلفن زدی؟

مرد گفت: به همسر سابقم.